



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوِّرُ (۱۰) وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمِّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقِصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۱) وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَازِيرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲)﴾

مروری بر مباحث عزّت طلبی انسان و جامعه و راهکار رسیدن به آن

در خلال بیان عناصر محوری این سوره که مسئله توحید و وحی و نبوّت و معاد و خطوط کلی فقه و حقوق است به این بخش رسیدیم که فرمود عزّت، امری است مطلوب هر فرد و جامعه و این عزّت تنها در اختیار ذات اقدس الهی است و راه مشخصی هم دارد که آن راه، اعتقاد صحیح و عمل صالح است. با تحصیل آن اعتقاد صحیح که حُسن فاعلی است و عمل صالح که حُسن فعلی است می شود به خدای عزیز نزدیک شد و از عزّت برخوردار شد. آنهایی که این راه را طی کردند و عزیز شدند به نام انبیا و اولیا و ائمه (علیهم السلام) و در ذیل آنها مؤمنین، حکمشان در آن سوره ای که در بحث دیروز گذشت آمده که ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۱ پس هم راه مشخص است، هم راهیان

راه مشخص‌اند، هم رونده‌های این راه مشخص‌اند، هم به مقصد رسیده‌های این راه مشخص‌اند هیچ محذوری در کار نیست و هیچ ابهامی هم وجود ندارد.

نکته ادبی در مذكر آوردن فعل، وصف و ضمير در آیه

مسئله فعل مذكر، وصف مذكر، ضمير مذكر هر سه به لحاظ لفظ ﴿الْكَلِمَ﴾ است که «تَصْعَدُ» فرمود این فعل مذكر است، «الطَّيِّبَةُ» فرمود این وصف مذكر است، «يَرْفَعُهَا» فرمود این ضمير مذكر است هر سه به لحاظ لفظ ﴿الْكَلِمَ﴾ است که این اسم جنس است و کار جمع را می‌کند «يَسْتَوِي فِيهِ الْمَذْكَرُ وَالْمُؤَنَّثُ».

بررسی وجوه مطرح در مرجع ضمير «يرفع»

در ﴿وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ ضمير فاعل «يرفع» وجوهی مطرح است که آيا ﴿الْكَلِمَ﴾ رافع است، ﴿الْعَمَلُ﴾ رافع است، «الله» رافع است درباره ضمير، اختلاف فراوان هست آنها که خيال می‌کنند چون کلم طيب اصل است و عمل، فرع؛ چگونه عمل، رافع آن است اينها بايد عنايت کنند که منظور از رفع، رفع قابلي است نه رفع فاعلي. رفع يك وقت رفع فاعلي است نظير آنچه در سوره «مجادله» آمده که ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^۱ خدای ﴿رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ﴾^۲ درجات مؤمن و درجات عالم با ايمان را بالا می‌برد خب اين رفع فاعلي است که مخصوص خدا و مبادی عاليه است که ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ اما اين رفع، رفع قابلي است گفتند عمل صالح نظير سگوي پرواز است و به تعبير برخي از اهل تفسير عمل صالح «كالبُرَاقِ» است برای کسی که اهل معراج است يرفع اين بُراق به منزله «يحمل» است اين چنين نيست که اين مبدأ فاعلي باشد و کلم طيب را بالا ببرد بلکه بار کلم طيب را حمل می‌کند بُراق باعث بالا رفتن اهل معراج است ولي اين چنين نيست که رفع بُراق، رفع فاعلي باشد بلکه از سنخ رفع قابلي است کسی که داراي اعتقاد طيب است سوار بر مرکب بُراق گونه می‌شود و حرکت می‌کند. بُراق را هم گفتند مثل برق خاطف، سريع السير است در روايات معراج ملاحظه فرموديد که

۱. سوره مجادله، آیه ۱۱.

۲. سوره غافر، آیه ۱۵.

این بُراق، وصفش آمده است که «خُطَاهُ مَدَّ الْبَصْرَ»^۱ خُطاه یعنی گام‌های آن، خُطوه یعنی گام نه قدم، بین پاشنه تا سرانگشت را می‌گویند قدم، این قدم اول که آدم اینجا گذاشت (یعنی بین پاشنه تا سرانگشت) آن قدم دوم را که آنجا گذاشت بین این قدمین يك خُطوه است يك گام است گام غیر از قدم است «خُطَاهُ مَدَّ الْبَصْرَ» یعنی يك گام بُراق به اندازه چیزی است که چشم می‌بیند، الآن ما که چشم باز کردیم تا دورترین نقطه و ستاره‌های آسمان را حالا یا مریخ است یا بالاتر از مریخ است می‌بینیم. يك گام این بُراق از زمین تا آسمان‌هاست «خُطَاهُ مَدَّ الْبَصْرَ» حالا چند لحظه بود، چند دقیقه بود کجا رفته،

چنان رفته باز آمده باز پس*** که ناید در اندیشه هیچ کس^۲

غرض آن است که اگر ضمیر فاعل ﴿يَرْفَعُهُ﴾ به عمل برگردد از سنخ رفع قابلی است نه رفع فاعلی، نظیر سوره «مجادله» نیست که ﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ باشد نظیر بُراق است که راکب خود را رفع می‌کند محمول خود را حمل می‌کند.

پرسش: طبق این فرمایش یعنی اینکه ما يك اعتقاد داریم که عمل صالح این اعتقاد را ترقّی می‌دهد در حالی که اعتقاد شرط حصولش عمل به مقتضایش است.

پاسخ: نه، اعتقاد پیدا می‌شود به وسیله برهان، عمل صالح، سگّوی پرواز این اعتقاد است.

فرق بین اعتقاد و علم و رابطه این دو با عمل

پرسش: یعنی اعتقاد و علم یکی است؟

پاسخ: اعتقاد، نتیجه علم است بعد از علم است اول علم است که به آن می‌گویند تصدیق علمی که جزم دارد به ثبوت محمول برای موضوع این می‌شود علم، بعد عقیده پیدا می‌شود اینکه در منطق ملاحظه فرمودید که «تسمّی القضية عقدا» ما دو گره لازم داریم يك گره محققانه و عالمانه بین موضوع و محمول که با برهان بفهمیم این محمول برای

۱. تفسیر نورالتقلین، ج ۲، ص ۳۲۰.

۲. خمسه نظامی، شرف نامه، بخش ۴.

این موضوع است و این موضوع دارای این محمول است این را می‌گویند علم و تصدیق و این قضیه را ملاحظه فرمودید در اصطلاح در منطق می‌گویند «و تسمی القضية عقداً» آن‌گاه نوبت به عقیده می‌رسد یعنی عقل نظری که مطلبی را فهمید، عقل عملی که «عُبد به الرحمن و اکتسب به الجنان»^۱ باید وظیفه خودش را انجام بدهد باید عصاره آن قضیه را با جان خود گِره بزند به نام عقیده، باور بکند. خیلی‌ها هستند که عالم غیر معتقدند یعنی مطلب را می‌دانند ولی باور ندارند.

سرّ عدم ثربخشی علم در عالمان بی‌عمل

سرّ اینکه ما عالم بی‌عمل داریم برای آن است که آن عقل نظری که مسئول اندیشه است کارهای خودش را انجام داد عقل عملی که کاملاً مرزش از عقل نظری جداست باید این را به جان خود گِره بزند دستش فلج است چون دستش فلج است به جان خود گِره نزد وقتی به جان خود گِره نزد اثر نمی‌کند چون علم در گوشه‌ای است و آن‌که باید اهل عزم، اراده، نیت باشد طبق بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِرَ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ»^۲ فلج است آن‌که باید اراده کند، نیت کند، تصمیم بگیرد، فرمان بدهد فلج است آن‌که باید بفهمد، می‌فهمد، این شخص خوب سخنرانی می‌کند، خوب حرف می‌زند، اما نامحرم را هم نگاه می‌کند یا رومیزی و زیرمیزی هر دو را می‌گیرد برای اینکه آن‌که نباید بگیرد فلج است مثالش هم قبلاً گفتیم يك سلسله نیروهایی در دستگاه بیرونی ماست که مشابه این در درون ما هم هست ما در بیرون چشم و گوش داریم که کار آنها فهمیدن است دست و پا هم داریم که کار آنها حرکت و فعالیت است اگر کسی چشم و گوش او سالم بود مار را دید، عقرب را دید، صدای خطرناك را شنید این جزم دارد به ضرر اما اگر دست و پایش فلج باشد این فرار نمی‌کند اینجا می‌نشیند و مار هم می‌آید و او را مسموم هم می‌کند نمی‌شود به او گفت تو مگر نمی‌دانستی، به او عینک بدهید، دوربین بدهید، میکروسکوپ بدهید، تلسکوپ بدهید مشکلش حل نمی‌شود او مشکل دید ندارد مشکل علم ندارد مشکل عمل دارد که دست و پایش بسته است

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

عالم بی عمل مشکل حوزوی و دانشگاهی ندارد خوب مسئله را فهمیده تمام مشکلش این است که در جهاد درون «گم من عقل أسیر تحت هوی أمير» این دستگاه عزم که عزم چیزی است جزم دیگر است عزم و اراده و نیت و اخلاص، این مسئول انگیزه، فلج شده است لذا صد درصد مسئله را می داند و صد درصد هم گناه می کند. الآن اینها که معتادند شما بخواهید نصیحت کنید عمرتان را تلف کردید، بخواهید خطرات اعتیاد را بگویید این هر شب با این خطرات دست به گریبان است این بیش از همه و پیش از همه خطر را می داند شما چه نصیحتی می خواهید به معتادها بکنید سفارش و نصیحت و موعظه برای او لغو است برای اینکه او از نظر علمی بیش از دیگران عالم است.

راهکار ثربخشی علم در عالمان بی عمل

پرسش: برای این اشخاص چه کار می شود کرد؟

پاسخ: بالآخره باید انگیزه اینها را، دست و پای اینها را باز کرد باید دست و پای فلج اینها را باز کرد این بیان نورانی حضرت رسول (علیه و علی آله آلاف التحية والثناء) که در آخرین جمعه ماه شعبان فرمود این حرف برای همیشه زنده است فرمود: «إِنَّ أَنْفُسَكُمْ مَرْهُونَةٌ بِأَعْمَالِكُمْ فَفَكُّوْهَا بِاسْتِغْفَارِكُمْ»^۱ این بسته است فكّ رهن بیايید دست و پا و زنجیرتان را با توبه باز کنید این قدرت هست وقتی انسان این قدرت را دارد دست و پای بسته خود را آزاد می کند زنجیر را باز می کند غرض آن است که بر همه ما لازم است اول عقد یعنی قضایای علمی را با برهان، عالمانه بفهمیم بشویم محقق، بعد بشویم متحقق که بالاتر از محقق است متحقق کسی است که نتیجه تحقیق علمی را با جان خود گره می زند باور می کند می شود مؤمن، اگر باور کرد آن گاه در ردیف اهل ایمان است و ثواب دارد و امثال ذلك حالا در صد پرواز است.

عمل صالح سگّوی پرواز صاحبان علم آمیخته با ایمان

سگّوی پرواز او عمل صالح است درصدد معراج است «الصلاة معراج المؤمن»^۱ نماز، بُراق اوست اگر گفته شد عمل صالح کَلِم طیب را بالا می برد از سنخ ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ که در سوره «مجادله» آمده است نیست از سنخ آن است که بُراق، راکب خود را بالا می برد اسب، راکب خود را حمل می کند از این قبیل است هرگز عمل صالح به اندازه کلم طیب نیست.

عدم دلیل بر عصمت ملائكة الأرض و امکان نقض آن

در جریان ملائکه که بحث های قبلی بود که همه ملائکه معصوم اند یا نه باز هم بحث ملائکه در پیش است در جریان ملائکه آنها که حامل عرش اند، حامل وحی اند، وحی را تحویل می گیرند به قلب مطهر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل می شوند آنجا مهبط وحی است ﴿بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ﴾، ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ﴾ آنجا ما برهان عقلی داریم که حتماً معصوم اند دلیل نقلی هم تأیید می کند اما ملائكة الأرض که هر قطره باران را ملائکه می آورند^۲ برهان عقلی بر عصمت اینها نیست اگر ظواهر نقلی عموم نظیر دعای سوم صحیفه سجادیه که دارد بر طهارت اینها بیفزای، کرامتی بر کرامت اینها بیفزای به نحو عام استغراقی اینها را دعا می کند این دعاست نه خبر باشد خبر نمی دهد که همه اینها معصوم اند اگر هم دلیلی باشد بر عصمت اینها چون دلیل عقلی نیست دلیل نقلی است اگر روایتی آمده که فلان ملائكة الأرض، فرشته زمینی گناه کرده است این عام، تخصیص می خورد آن مطلق، تقيید می خورد اینها نظیر انبیا و ائمه (علیهم السلام) نیستند که آبی از تخصیص باشند نظیر فرشتگان حامل عرش و حامل وحی نیستند که آبی از تخصیص باشند اینها فرشتگان زمینی اند بدنی دارند، روحی دارند مثل انسان اند قدری لطیف تر.

دعای انسان در حق فرشتگان و فایده آن

پرسش: دعای آنها [اهل بیت (علیهم السلام)] مستجاب است.

۱. التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۲۶ و ۲۳۳.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۳۹؛ الصحیفه السجادیة، دعای ۳.

پاسخ: بله خب مستجاب است اما معنایش این نیست که اینها را معصوم بکن این دعا را درباره مؤمنین هم کردند.

پرسش: فایده این دعا در حق ملائکه چیست؟

پاسخ: برای اینکه اینها مدبرّات امرند، دستورهای الهی را دارند انجام می دهند کلّ عالم به وسیله اینها دارد تدبیر می شود اینها مأموران الهی اند ﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾^۱ اینها هستند، ﴿النَّازِعَاتِ﴾^۲ هستند، ﴿النَّاشِطَاتِ﴾^۳ هستند، ﴿السَّابِحَاتِ﴾^۴ هستند اینها انحای گوناگونی دارند که دارند عالم را اداره می کنند.

پرسش: کمالی ندارند مگر اینها مجرد نیستند؟

پاسخ: کمال محض نیستند آنها کمالشان، بدو و حشرشان یکی است حالا ان شاء الله آیات فراوانی هم درباره ملائکه داریم که خواهد آمد ولی این مقدار هست که ملائکه چند قسم است ولی اگر دلیلی - معاذ الله - درباره [خطا کردن یا معصیت کردن] انبیا و ائمه بود حتماً باید آن دلیل توجیه بشود برای اینکه برهان عقلی هست بر عصمت اینها و به هیچ وجه «عقلیة الأحکام لا تُخصّص» دلیل عقلی، تخصیص بردار نیست. اما ما دلیل عقلی بر عصمت ملائكة الأرض و امثال ذلك نداریم می شود عموم لفظی یا اطلاق لفظی هم قابل تقییدند هم قابل تخصیص.

آیه ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ﴾ جامع بحث توحید و معاد

آیه یازده این است که ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ﴾ هم درباره توحید در این سوره سخن گفته شد و بحث می شود هم درباره معاد، همان طوری که آیه نه که فرمود: ﴿وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا﴾^۵ هم صبغه توحیدی دارد هم صبغه معاد، این هم می تواند صبغه توحیدی داشته باشد و صبغه معاد، در آنجا فرمود ما زمین مرده را زنده می کنیم زمین واقعاً مرده است اگر بهار شد باران آمد هنوز مرده است منتها قابل حیات است وقتی جذب گیاه شد؛ یعنی غذای درخت قرار گرفت، غذای بوته و خوشه قرار گرفت جان پیدا می کند و گرنه خودش با باران زنده نمی شود قابل

۱. سوره نازعات، آیه ۵.

۲. سوره نازعات، آیه ۱.

۳. سوره نازعات، آیه ۲.

۴. سوره نازعات، آیه ۳.

۵. سوره فاطر، آیه ۹.

حیات می‌شود؛ یعنی قوه او برای زنده شدن از بُعد به قُرب می‌رسد قبلاً قوه بعیده برای حیات داشت الآن قوه قریبه دارد ولی آیه یازده فرمود: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ﴾.

تبیین دو وجه در معنای خلقت انسان از خاک

همه شما اصلتان از خاک بود حالا یا برای اینکه فرزندان آدم (سلام الله علیه) هستید خدا آدم را از خاک خلق کرد یا نه، همه انسان‌ها که از نطفه خلق می‌شوند این نطفه مسبوق به مواد غذایی است مواد غذایی هم از خاک گرفته شده قبلاً هم این نمونه را داشتیم که اگر کسی برود پشت‌بام این نظام می‌بیند این هفت میلیاردی که فعلاً روی کره زمین هستند دویست سال قبل در این باغ‌ها و مزرعه‌ها و اینها بودند دویست سال بعد هم در باغ و مزرعه هستند یعنی این خاک‌های مزارع و مراتع کم کم شده میوه و بعد آمدند به بازار و نسل قبل از اینها استفاده کردند و شده نطفه، بعد از مدتی می‌میرند و بعد هم خاک می‌شوند بعد هم بعد از مثلاً چهل، پنجاه سال قبرستانشان می‌شود یک پارک عمومی یعنی این هفت میلیارد هم مسبوق به تراب‌اند هم ملحق به تراب این برای بشرهای عادی حالا اینکه فرمود ما شما را خاک کردیم یا نسبت به حضرت آدم (سلام الله علیه) است که شما همه فرزندان آدم هستید و آدم از تراب است یا نه، خود شما از خاک خلق شدید و درست هم است. در سوره «سجده» و امثال «سجده» آمده است که ﴿ثُمَّ جَعَلْ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ﴾^۱ اصلش که حضرت آدم بود از تراب بود نسلش از ماء مهین است انسان‌های فعلی هم همین‌طورند قدم اولشان خاک بود قدم بعد وقتی غذا شدند و نطفه شدند ماء مهین است. بعد از اینکه به دنیا آمدید شما را به اصناف و ازواج و قبایل و عشایر تقسیم می‌کند یکی زن می‌شود یکی مرد می‌شود، یکی ابیض می‌شود یکی اسود می‌شود و هكذا ﴿ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا﴾ برای نسل بعد آنها که مؤنث‌اند بار حمل می‌کنند یعنی فرزندان، آن بار را به زمین می‌نهند هم حملشان هم وضعشان به علم ذات اقدس الهی است این تعبیر ﴿وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ﴾ یعنی هیچ انثایی حامل نیست، هیچ انثایی واضع نیست وضع نمی‌کند مگر به علم خدا این - معاذ الله - مُشعر به این نیست که علم خدا زاید بر ذات خداست اگر گفتیم ﴿بِعِلْمِهِ﴾ مثل اینکه بگوییم بذاته، علم از اوصاف

۱. سوره سجده، آیه ۸.

ذاتی ذات اقدس الهی است اگر گفتیم «بقدرته» یعنی «بذاته» این چنین نیست که علم، زاید بر ذات باشد البته علم فعلی بخش جداست که در مسائل امتحانیه مطرح شد.

پرسش: ...حرکت به تراب و حرکت به طین با ﴿ثُمَّ﴾ سازگاری ندارد.

پاسخ: چرا، برای اینکه این ماده غذایی بود که اصلش از تراب است.

پرسش: ﴿ثُمَّ﴾ ترتیب را می‌رساند.

پاسخ: ترتیب هم هست.

پرسش: خدا شما را از تراب خلق کرد سپس از نطفه.

پاسخ: یعنی اصلِ اوّلی تان خاك بود بعد از خاك، نطفه است شما وقتی از آن بالا شروع می‌کنید اصلِ اوّلی تراب

است بعد نطفه است بعد علقه و مضغه و امثال ذلك است.

در حدّ اقتضا بودن تعیین عمر انسان و امکان تغییر آن

وقتی که به دنیا آمدید بعضی‌ها عمر طولانی دارند بعضی‌ها عمر کوتاهی دارند خدای سبحان مطابق مصالحی که می‌داند از نظر مبدأ فاعلی استعدادهایی را که به علم خودش مشخص کرده است از نظر مبدأ قابلی برای هر کسی عمری معین کرده است اما این در حدّ اقتضاست این چنین نیست که وقتی برای هر کسی عمری معین کرده باشد دیگر قابل تغییر نیست فرمود این در حدّ اقتضاست یعنی شما اگر موانعی در کار نباشد و مقتضیات خوبی هم این را همراهی بکند به این عمر طولانی دسترسی پیدا می‌کنید.

راه‌های تقلیل یا طولانی شدن عمر انسان

اگر خواستید عمر اصیلتان بماند با صدقه، با صِلِه رَحِم، با رعایت بهداشت، با کم خوردن و خوب خوردن، این مقصود حاصل می‌شود، گفتند دو بار غذا برای انسان کافی است بارها این مطلب را شنیده‌اید کسی در محضر حضرت

آروغ زد با اینکه حضرت ﴿لَعَلَّی خُلِقَ عَظِیمٌ﴾ بود به او اعتراض کرد فرمود: «أَقْصِرْ مِنْ جَسَاكَ»^۱ مگر آدم این قدر می خورد که در مجلس عمومی آروغ بزند این با اینکه ﴿لَعَلَّی خُلِقَ عَظِیمٌ﴾ بود فرمود: «أَقْصِرْ مِنْ جَسَاكَ» جلوی آروغ را بگیرد یعنی کمتر بخور که در مجلس آروغ نزدی دو بار غذا برای آدم بس است اکثر بیماری ها در اثر پرخوردن و بد خوردن است فرمود اگر مواظب خوراکتان باشید، مواظب صله رحم باشید، مواظب صدقه تان باشید عمر طولانی دارید نشد، ﴿يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ﴾ عمرتان کمتر می شود این چنین نیست که قضا و قدر بر این مقرر شده است که فلان شخص باید هفتاد سال زندگی کند چه بهداشت را رعایت بکند چه نکند، چه صدقه بدهد چه ندهد، چه صله رحم بکند چه نکند این چنین نیست آنچه تنظیم شده است در حد اقتضاست چون ما در عالمی هستیم که با تکالیف و با اعمال خوب و بد روبه رو هستیم فرمود این در حد اقتضاست که این شخص می تواند مثلاً هفتاد سال یا هشتاد سال یا نود سال یا صد سال زندگی کند در حد اقتضاست نه اینکه الا و لابد باید مثلاً هشتاد سال زندگی کند این مطلب اول. مطلب دوم این است که راه طولانی شدن عمر را بیان فرمودند، راهی که عمر را کوتاه می کند را هم بیان کردند.

عدم تعارض آیه ﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ ...﴾ با عدم تعیین عمر

مطلب سوم این است که برای ماها روشن نیست که چه وقت عمر ما به پایان می رسد اما جمع بندی شده اش را ذات اقدس الهی می داند خدا می داند که فلان شخص با حسن اختیار خودش راه صدقه و صله رحم و بهداشت را رعایت می کند و فلان شخص در اثر سوء اختیار خودش راه صدقه و صله رحم و بهداشت را رعایت نمی کند؛ لذا به صورت جزم و یقین در کتاب دیگر می نویسد عمر فلان شخص هشتاد سال است، عمر فلان شخص صد سال. در نظام الهی هیچ چیزی مبهم نیست اول در حد اقتضاست بعد در مرحله بعد عمل، سهم تعیین کننده دارد، مرحله سوم

جمع‌بندی شده است جمع‌بندی شده‌اش هم در کتاب دیگر نوشته شده؛ لذا ذات اقدس الهی می‌داند که فلان شخص در فلان لحظه خواهد مُرد و فرستاده‌های الهی هم می‌آیند ﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِرُونَ﴾.^۲

مراحل سه‌گانه اقتضا، اختیار و تعیین در سرنوشت انسان

سه مطلب کاملاً جدای از هم است اول تدوین در حدِّ اقتضا، بعد مرحله عمل انسان‌هاست که با حُسن اختیار یا سوء اختیار راه خودشان را می‌روند مرحله سوم جمع‌بندی شده است که خدای سبحان می‌داند فلان شخص با حُسن اختیارش اهل صدقه و صِله رحم و رعایت بهداشت بود عمرش فلان قدر می‌شود آن را در آن کتاب می‌نویسد فلان شخص هم در اثر سوء اختیار خودش بهداشت را رعایت نکرده، صدقه را رعایت نکرده، صِله رحم را رعایت نکرده ﴿يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ﴾ فرمود: ﴿وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ﴾ همه این امور سه‌گانه برای خدا آسان است چون علمش نامتناهی است، قدرتش نامتناهی است همه اینها را تنظیم می‌کند پس این هم جزء شواهد توحیدی و تدبیر موحدانه خداست.

اختصاص کلام معصوم (علیه السلام) - «الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بطنِ أُمِّهِ» - به مرحله اقتضا

پرسش: تعبیراتی مثل «الشَّقِيُّ شَقِيَ فِي بطنِ أُمِّهِ» برای کدام مرحله است؟

پاسخ: برای مرحله اقتضا است از امام (سلام الله علیه) سؤال کردند «الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بطنِ أُمِّهِ» یعنی چه؟ فرمود: «الشَّقِيُّ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ وَهُوَ فِي بطنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالِ الْأَشْقِيَاءِ»^۳ نه اینکه خدای سبحان - معاذ الله - برای کسی در رَحِمِ مادر نوشته این شخص شقی است این بیان حضرت را مرحوم صدوق در کتاب شریف توحید از معصوم (سلام الله علیه) نقل کرد در تفسیر «الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بطنِ أُمِّهِ» خدا همه را بر اساس ﴿فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾^۴ آفریده همه را طیب و طاهر آفریده «كُلٌّ مَوْلُودٌ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ»^۵ ولی وقتی در رَحِمِ مادر هست خدا

۲. سوره اعراف، آیه ۳۴؛ سوره نحل، آیه ۶۱.

۳. التوحید (شیخ صدوق)، ص ۳۵۶.

۴. سوره روم، آیه ۳۰.

۵. الکافی، ج ۲، ص ۱۳.

می داند يك برادر می شود كمیل بن زیاد نخعی از شاگردان سرّ وجود مبارك حضرت امیر، يك برادر می شود حارث بن زیاد نخعی قاتل بچه های مسلم، اینها برادرند از يك خانواده اند اما خدای سبحان می داند این شخص «يَعْمَلُ عَمَلُ الْأَشْقِيَاءِ بِسُوءِ اخْتِيَارِهِ» آن یکی «يَعْمَلُ عَمَلُ السُّعْدَاءِ بِحَسَنِ اخْتِيَارِهِ».

بررسی تمثیل بودن اختلاف دو دریا نشانه توحید بودن آن

فرمود: ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاقِرَ لِيَبْتَلِيَكُمْ فِيهِ مِمَّا تَكْتُمُونَ﴾ فرمود دو بحر یکی آبش شیرین است، سودمند است، حُنْكَ است، بارد است، گواراست یکی هم شور است و گدازنده است مثل اینکه انسان دارد آتش می خورد؛ «أُجَاج»، می گویند: «أَجَّتِ النَّارُ» یعنی شعله سوزنده پیدا کرده این در اثر شوری، سوزنده و گدازنده است این دو دریا یکسان نیستند برای اینکه آب هایشان فرق می کند اما منافعشان مشترك است پرورش ماهی های خوب در هر دو هست، پرورش لؤلؤ و مرجان در هر دو هست، کشتیرانی برای حمل و نقل کالا و مسافر در هر دو هست، آیا این آیه دوازده ناظر به يك تمثیل است که دو دریا یکسان نیستند یکی شیرین است و یکی شور نظیر آیاتی که بعد در پیش داریم در همین سوره مبارکه «فاطر» یعنی آیه نوزده و بیست و يك و بیست و دو که در آن آیات آمده ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ * وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ * وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ * وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ﴾ که مؤمن و کافر را ذات اقدس الهی به اعما و بصیر یا ظلمت و نور یا ظلّ و حرور یا زنده و مُرده تشبیه می کند آیا ناظر به آن است که اکثر مفسّرین این را گفتند یا نه، اصلاً می خواهد بفرماید با اینکه اینها به حسب ظاهر مختلف اند آبشان خیلی فرق می کند ولی منافع مشترکی دارند آن ماهی خوش گوشت از همین آب شور برمی خیزد آن لؤلؤ و مرجان از همین آب شور برمی خیزد، کشتیرانی برای حمل و نقل مسافر و کالا از همین آب شور برمی خیزد اگر این باشد ناظر به بیان توحید و قدرت الهی است.

اما آنکه اکثری اهل تفسیر گفتند آن ناظر به آن است که مؤمن و کافر مثل آب شور و آب شیرین اند ولی از اینکه هیچ تعرضی نسبت به اثر مختلف اینها نکرده تفاوت اینها را بازگو نکرده نظیر آن آیه نوزده تا بیست و دو همین سوره «فاطر» نیست این نظر دوم را ظاهراً تقویت می‌کند. در سوره مبارکه «نحل» هم مشابه این آمده آیه چهارده سوره مبارکه «نحل» این است ﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبًّا ثَلْبُوسًا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ این بحر، جامع بین ملح أجاج و عذب فرات است دیگر فرمود دو گونه دریا داریم آب‌ها دو قسم است ﴿الْبَحْرُ﴾ را به عنوان مطلق ذکر کرد منافع یادشده سوره «فاطر» را در سوره «نحل» به صورت مبسوط بیان فرمود اما اینجا می‌فرماید با اینکه اینها خیلی فرق می‌کنند ولی پرورش ماهی خوش‌گوشت از هر دو ممکن است، پرورش لؤلؤ و مرجان از هر دو ممکن است، کشتیرانی برای حمل و نقل کالا و مسافر از هر دو ممکن است این تدبیر الهی را نشان می‌دهد و اگر نظیر آیه نوزده به بعد بود يك گوشه‌ای اشاره می‌فرمود مثلاً اندازی، عذابی، چیزی اشاره می‌فرمود در آن آیات فرمود: ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّنْ فِي الْقُبُورِ﴾ یعنی رسول من! بعضی‌ها پنج، شش نفر در يك خانه زندگی می‌کنند آنجا مثل يك مقبره خانوادگی است خب در این قبرستان‌ها مقبره خانوادگی هم کم نیست برخی‌ها هستند که نماز و روزه در خانه‌شان نرفته، قرآن و دعا نرفته، پنج شش نفر در آن خانه دارند زندگی می‌کنند یا در آن ویلا زندگی می‌کنند فرمود این يك مقبره خانوادگی است در اینجا زنده که نیست در اینجا پنج، شش تا مُرده هستند تو برای آدم‌های مرده که سخنرانی نمی‌کنی ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّنْ فِي الْقُبُورِ﴾ اینها در مقبره خانوادگی اند خب بله حرف تو را گوش نمی‌دهند شما مگر بروی در قبرستان در مقبره خانوادگی موعظه بکنی اثر دارد؟! اثر ندارد اینها هم همین‌طورند ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّنْ فِي الْقُبُورِ﴾ خب این نشان می‌دهد که این آیه نوزده تا آیه بیست و دوم در صدد تمثیل است اما در این آیه محل بحث یعنی دوازده چنین علامتی

نیست بنابراین آنچه را به تعبیر فخر رازی اکثر مفسرین گفتند^۱ خب صاحب نظرند ولی این چنین نیست ظاهرش این است که شاید ناظر به تمثیل نباشد و اصل بیان توحید را بیان کند نظیر آنچه در سوره مبارکه «نحل» آمده.

«و الحمد لله رب العالمین»